



۱. نقد آقای اسماعیل گنجه‌ای: آن‌چه که به قلم همکار بزرگوار، آقای فیروزنیا مبنی بر ترجیح قرائت «گل» بر «گِل» در درس منصور حلاج نگاشته شده، از جهاتی در خور تأمل است: در عبارت «شبلی موافقت را در گلی انداخت، حسین بن منصور آهی کشید. گفتند از این همه سنگ، چرا هیچ آهی نکردی؛ از گلی آه کردن، چه سر است؟» (زبان و ادبیات فارسی (۱) و (۲) عمومی: ۷۸)، دقت و تأمل در معنی دو واژه «موافقت» و «آه کشیدن» تلفظ صحیح این واژه (گل) را بر ما روشن و تا حدی رفع ابهام می‌کند: «۱. «موافقت را» یعنی «برای موافقت»، اما موافقت با که و با چه؟ اگر شبلی با افرادی که حلاج را سنگسار می‌کردند موافقت و همراهی بکنند، پس آن‌چه که به طرف حلاج انداخته، «گِل» بوده نه «گل» و «آه کشیدن» حلاج نیز معلول این اتفاق است، در غیر این صورت لزومی نداشت که حلاج بگوید: «از او ساختم می‌آید که می‌داند که نمی‌باید انداخت» (همان: ۷۸).

۲. نکته‌ی دیگر این‌که شبلی از حال و حقیقت کار حلاج به‌خوبی آگاهی دارد: «نقل است که روزی شبلی را گفت یا بابکر! دست بر نه که ما قصد کاری عظیم کردیم و سرگشته‌ی کاری شده‌ایم، چنان کاری که خود را کشتن در پیش داریم» (همان: ۷۸). با توجه به این نکته و شواهدی که در اخبار حلاج آمده است، می‌توان دریافت که شبلی نیز هم‌چون جنید، ظاهراً (شاید از روی تقیه) با عقاید حلاج مخالف بود و در باطن، عقاید و افکار او را می‌ستود. همین «گِل» انداختن وی نیز مثل «فتوای ظاهری جنید» است که می‌گفت: «نَحْنُ نَحْكُم بِالظَّاهِرِ»، یعنی بر ظاهر حال، کشتنی است و فتوا بر ظاهر است، اما باطن را خدای می‌داند (همان: ۷۷). پس در این صورت، شبلی برای موافقت ظاهری با اعدام حلاج و در ادامه‌ی مخالفت ظاهری بر حسب قوانین شریعت، به سوی او خشت می‌اندازد.

۳. نکته‌ی سوم، تأمل در واژه‌ی «می‌داند» است که حلاج در باب شبلی می‌گوید: «از او (شبلی) ساختم می‌آید که می‌داند که نمی‌باید انداخت» (همان: ۷۸). حلاج با مشاهده‌ی این کار شبلی «آه» می‌کشد و این «آه کشیدن» و تأسف خوردن بر هم‌گامی و هم‌سوئی ظاهری شبلی با «عوام الناس» و کسانی است که به او سنگ می‌زنند. بنابراین، این‌که از ایشان (به گفته‌ی لویی ماسینیون) نقل کرده‌اند: «هنگامی که منصور حلاج محکوم شد، شبلی نیمی از عقاید او را انکار کرد، (رشد آموزش ادب فارسی شماره‌ی ۸۴ دوره‌ی ۲۱ ص ۵۷) خود، دلیل این مدعاست که شبلی، موقع سنگسار کردن حلاج، برای این‌که از تهمت هم‌فکری و به اصطلاح از تهمت «نفی قوانین ظاهر شریعت» به‌دور باشد، این کار را کرده و هرچند سنگ نینداخته، ولی «گِل» (پاره‌ی خشت) پرتاب کرده است، به‌قول مولوی: «جو رها کردم، کم از اخراج کاه... ولی آن‌چه که صراحتاً در اخبار حلاج در خصوص موافقت یا مخالفت شبلی با عقاید حلاج آمده، دلیل بر موافقت باطنی عقاید حلاج توسط شبلی است: «... آن‌گاه حسین (حلاج) زبان فرویست و به مناجات پرداخت. در این هنگام ابوالحارث جلاد پیش آمد و سیلی‌ای بر صورت حسین زد، به‌طوری که بینی او شکست و خون بر روی و ریش وی روان شد. شبلی نعره‌ای کشید و جامه بر تن درید و بر ابوالحسین واسطی و گروه بسیاری از صوفیان سرشناسی که در آن‌جا حاضر بودند، غشی افتاد و می‌رفت تا آشوبی بزرگ برپا شود که مأموران حکومت با شدت عمل، دست به‌کار اجرای حکم شدند» (اخبار حلاج: ۱۴). در پایان مقاله، آقای فیروزنیا، کاربرد و معنی واژه‌ی «دسته» را نیز آورده و به‌این طریق خواسته است که قرائت «گل» را در متن مذکور به اثبات برساند و با استناد به «مقالات شمس» این کاربرد

چکیده

آقایان اسماعیل گنجه‌ای و اصغر محمودآبادی، به تفکیک در این نوشته موارد ترجیح قرائت واژه‌ی «گل» بر «گِل» در درس «منصور حلاج» را، که همکار گرامی آقای علی اصغر فیروزنیا در مقاله‌ای در نشریه‌ی رشد ادب فارسی (دوره‌ی بیست‌ویکم شماره‌ی دو زمستان ۶۸) قرائت «گل» را بر «گِل» مقدم دانسته است، بررسی کرده‌اند.

کدواژه‌ها

سنگسار، تقیه، تأویل، صوفی، شهود، اشراق، متناقض.



اصغر محمودآبادی



اسماعیل گنجه‌ای
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی،
نماینده دبیر هیئت مدیره‌ی تبیین
مدیر مدرسه دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

را جلی تر نشان دهد. در نقد این سخن ایشان نباید این نکته را از نظر دور داشت که:

اولاً در متن این درس واژه‌ی «دسته» نه لفظاً آمده و نه به «قرینه‌ی لفظی و معنوی» حذف شده که لازم به توضیح دقیق معنوی و لغوی آن باشد. پس در این جا آوردن واژه‌ی «دسته» (= دسته در معنای دسته‌ی گل) هیچ سنخیتی با فحوای کلام و

در متن این درس، واژه‌ی «دسته» نه لفظاً آمده و نه به «قرینه‌ی لفظی و معنوی» حذف شده. پس در این جا آوردن واژه‌ی «دسته» هیچ سنخیتی با فحوای کلام و متن ایراد شده ندارد

متن ایراد شده ندارد. ثانیاً در تأویل متون عرفانی، به‌ویژه مقالات شمس که خود مجموعه سخنان و حالاتی است که با در نظر گرفتن تجارب عرفانی و اشراقات قلبی آن بزرگان، جنبه‌ی تأویل‌پذیری زیادی را در خود نهفته دارد و معنای خاصی نیز از آن‌ها به دست نمی‌آید. بنابراین، نتیجه‌ی برخوردهای سطحی با چنین متونی تأویل‌های «متناقض» و دوری خواهد بود نسبت به آن‌چه که متن از ما می‌خواهد.

البته، در پایان لازم است از تعمق و دقت نظر ایشان سپاس‌گزاری کنم و از بابت این یادداشت‌ها - که بهانه‌ای است برای تعامل و تضارب افکار در این زمینه‌ها - عذرخواهی کنم.

... جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی؟ (دیوان حافظ، غزل ۴۸۹)

۲. نقد آقای اصغر محمودآبادی: همکار محترم جناب آقای علی اصغر فیروزنیا در شماره‌ی ۴۸ رشد زبان و ادب فارسی با استناد به برخی منابع درجه‌ی دو (در مقایسه با تذکره‌الاولیای عطار) در درس حسین‌بن منصور (زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش‌دانشگاهی) تلفظ «گل را بر گل» ترجیح داده است. منابع مورد استناد ایشان مؤید این نظر است. ایشان در ادامه افزوده است که با توجه به تناسب و تجانس «سنگ» و «گل» خوانشی آن با کسره پسندیده‌تر می‌نماید. اما با توجه به آن منابع تلفظ «گل را بر گل» مرجح دانسته است. به نظر این جانب محتوای داستان حلاج نیز در تذکره‌الاولیا خوانش آن را با کسره توجیه می‌کند. زیرا در این داستان، شبلی، ابو عبدالله خفیف، ابوالقاسم قشیری و جنید، حلاج را به عنوان یک عارف قبول دارند اما به جهت شخصیت محافظه‌کارانه، در عمل هم‌نوایی خود را با او بروز نمی‌دهند. در تذکره‌الاولیای عطار، حلاج خود پیش‌بینی می‌کند که زمانی که وی سر چوب پاره را سرخ می‌کند جنید نه در کسوت اهل تصوف - که به باطن توجه دارند - بلکه در لباس فقها و اهل صورت - که به زعم عرفا به ظاهر آدم‌ها حکم می‌کنند - حکم اعدام او را تنفیذ خواهد کرد تا از تندباد حادثه به سلامت عبور کند، اما هم‌چنان

که گفتیم شبلی نیز شخصی است محتاط و میانه‌رو و طبیعتاً نمی‌خواهد جان در راه مرام خود فدا کند.

شبلی در پایان داستان ظاهر می‌شود تا پیش خلاق و شحنگان خلیفه از راه حلاج تبری جوید و در عین حال دوست و هم‌مسلك خود را نرنجانند. «پس هر کسی سنگی می‌انداختند شبلی موافقت را گلی انداخت.» می‌دانیم که سنگسار کردن از مجازات‌های دین مبین اسلام است و اصول و قواعد خاص خود را دارد و انداختن سنگ به سوی محکوم به کیفر سنگسار کردن نیز یک فریضه است. عطار صراحتاً آورده است که شبلی برای نشان دادن موافقت «ظاهری» خود با سنگسار حلاج گلی «نه سنگی» به سوی حلاج انداخت تا دوست هم‌مسلك خود را نرنجانند و در عین حال در آینده به همراهی خود با او متهم نشود. لویی ماسینیون، ظاهراً به جهت استفاده از گزیده‌ی مقالات شمس دچار سهو شده است. اما لفظ دسته گل در مقالات شمس به احتمال زیاد حاصل دخل و تصرف نسخه‌نویسان یا سهو شمس است و در این بخش از آن کتاب تناقضاتی به چشم می‌خورد. مأموران دوستانش را مجبور کردند و آن‌ها چاره‌ای نداشتند مگر این‌که در سنگسار حلاج شرکت کنند و در غیر این صورت خود مجازات می‌شدند. آیا می‌شود برای ابراز فرمانبرداری از در عناد و لجاج برآمد؟ تناقض دیگر آن‌جاست که از حلاج می‌پرسند «بدان همه سنگ‌ها نالیدی دسته‌های گل زدند نالیدی؟» حلاج می‌گوید: آیا ندانستید که جفا از دوست سخت است؟ که به قول لویی ماسینیون این کار شبلی (گل انداختن به سوی حلاج) که نمایشگر مهر و صفاست، ظلم و جفا تلقی می‌شود. در کدام فرهنگ گل انداختن به طرف کسی ظلم و جفا تلقی می‌شود؟! پس خوانش گل با کسره پسندیده تر می‌نماید، زیرا:

۱. با محتوای داستان حلاج در تذکره‌الاولیای عطار سازگارتر است
۲. آن بخش از گزیده‌ی مقالات شمس، که مورد استناد آقای فیروزنیا قرار گرفته است، تناقضات آشکاری دارد
۳. در صورتی که بخش مورد نظر گزیده‌ی مقالات شمس منبع پروفیسور لویی ماسینیون در تهیه‌ی کتاب قوس عمر حلاج باشد، اظهارات ماسینیون در این مورد قابل اعتنا نیست. بدیهی است، این موضوع، کل ارزش کتاب قوس عمر حلاج را زیر سؤال نمی‌برد.

منابع

۱. حافظ شیرازی، دیوان به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار، چ ۶، ۲۰۱۳۶۹. سنگری، محمد رضا و دیگران، زبان و ادبیات فارسی ۲۰ پیش‌دانشگاهی، تهران شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۲۰۱۳۸۴. فیروزنیا، علی اصغر، تأملی در خوانش یک واژه در درس منصور حلاج، مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، دوره‌ی ۲۱، شماره‌ی ۲ زمستان ۲۰۱۳۸۶. لویی ماسینیون و پ. کراس، اخبار حلاج، ترجمه و تعلیق، سید حمید طبیبیان، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۱